

قانون

تعلیق اجرای مجازات

مصوب مرداد ۴۶

و مقایسه‌ای با قانون تعلیق سابق

ماده يك قانون کیفر همگانی ایران فلسفه تعیین و اجرای مجازات را روشن کرده است، چه می‌گوید، «مجازاتهای مصرح در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود...»
حال در چه صورتی است که از اجرای مجازات خودداری می‌شود؟ در حقوق جزای ایران سه مورد اصلی را می‌توان یاد نمود:

۱- بموجب ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی «در جرایم سیاسی پادشاه می‌تواند نظر به پیشنهاد وزیر عدلیه و تصویب رئیس‌الوزرا تمام یا قسمتی از مجازات اشخاصی را که بموجب حکم قطعی محکمه صالحه محکوم شده‌اند، عفو نماید و نیز می‌تواند در جرایم غیر سیاسی مجازات اشخاصی را که محکوم باعدام شده‌اند، تبدیل بحبس با اعمال شاقه نماید و مجازات سایر جرایم را يك درجه تخفیف دهد و یا قسمتی از آنرا تاربع عفو کند.»

۲- بموجب قانون تعلیق اجرای مجازات بعضی جرایم پیش‌بینی شده در قانون قابل تعلیق خواهد بود.

۳- بموجب قانون آزادی مشروط زندانیان مصوب ۱۳۳۷ «هر کس که برای مرتبه اول بعلت ارتکاب جنحه یا جنایتی بمجازات حبس محکوم شده و در مورد جنحه نصف (لا اقل سه‌ماه حبس) و در مورد جنایت دو نلث از مدت مجازات را گذرانده باشد، ممکن است بحکم دادگاه صادر -

کننده دادنامه قطعی محکومیت در صورت وجود شرایطی از آزادی

مشروط استفاده نماید .

موضوع سخن راجع به عفو و آزادی مشروط نیست و بحث را در خصوص

قانون تعلیق اجرای مجازات شروع می کنیم :

فصل نهم قانون مجازات عمومی ایران مصوب ۱۳۰۴ تحت عنوان « در تخفیف

و تعلیق و اسقاط و تبدیل مجازات » ضمن مواد ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ ترتیب و شرایط

تعلیق اجرای مجازات را تعیین نموده بود. در سال ۱۳۰۷ قانونی بتصویب رسید که

موارد تعلیق را تعیین نمود و در سال ۴۶ نیز قانون تعلیق اجرای مجازات که

اکنون قابل اجراست، بتصویب رسید.

۱

جهات اشتراك

دو قانون تعلیق اجرای مجازات

مصوب ۳۰۴ و ۳۰۷ با ۱۳۴۶

نداشتن سابقه محکومیت کیفری

در هر دو قانون یکی از جهات استحقاق تعلیق اجرای مجازات نداشتن سابقه

محکومیت کیفری مؤثر است که محکوم علیه بایستی فاقد پیشینه محکومیت کیفری

باشد . منظور مقنن این است که کسی که یکبار مرتکب بزه شده و برای بار دوم

و سوم تکرار می کند ، چنین فردی حالت خطرناک پیدا کرده و منحرف شده

و نبایستی باو مجال ارتکاب بزه مجدد را داد تا با اجرای مجازات در باره او بداند

که در صورت ارتکاب بزه بدون اغماض و گذشت تنبیه شده و از اجرای مجازات او

خودداری نمی شود . و توجه باین امر احتمالا موجب آن خواهد شد که کسانی

که يك یا چند فقره سابقه محکومیت کیفری مؤثر دارند ، همیشه محتاط بوده

از ارتکاب بزه پرهیز کنند و بعواقب وخیم محکومیت خود بیندیشند .

بعقیده اینجانب در این مورد اگر تکرار جرم ، همان نوع جرم محکومیت

اول باشد ، لازم است تعلیق صورت نگیرد . ولی اگر بزه بار دوم از نوع بزه بار

اول نباشد، حق بود تعلیق اجرای مجازات با محدودیت بیشتری اجرامی شد. زیرا مثلاً شخصی بارتکاب بزه حمل یا اخفای مواد افیونی و مخدره و یا کلاهبرداری و یاسرقت و یا قوادی و جرایمی از این نوع محکومیتی داشته و سپس دست از این اعمال کشیده و رفته رفته رانندگی می کرده و از این راه اعاشه می نموده و مرتکب قتل غیر عمدی شده و در دادگاه بمیزانی محکوم شده که ممکن است اجرای مجازات او تعلیق شود و مجدداً بزندگی شرافتمندانه ادامه دهد؛ اعزام چنین فردی بزندان صحیح نیست و از انصاف بدورست، زیرا چنین شخصی خود را تصفیه کرده و خواسته است انسان شرافتمندی باشد.

در نظر گرفتن اخلاق و احوال محکوم علیه و وضع اجتماعی او

وضع اخلاقی و رفتار اجتماعی محکوم علیه در هر دو قانون از جهت تعلیق اجرای مجازات در نظر گرفته شده، یعنی شخصیت محکوم علیه بهر صورت در نظر است. طبیب یا قاضی یا معلم یا مرد خیر یا مرد بی آزار یا کسی که فعالیت‌های اجتماعی مفید داشته و در اعمال خیر عمومی پیشقدم است و همیشه عملاً شرکت داشته و یا بجهتی شهرت و یا معروفیت بدرستی و امانت و خوش رفتاری داشته و یا امر بمعروف و نهی از منکر می کند، از فساد و نا درستی پرهیز دارد، پای بند اخلاقیات و دیانت است، تقوی و زهد دارد و یا اوضاع و احوال قضیه و انگیزه بزه بترتیبی است که فرد را هر کس و در هر مقام باشد، در جریان وقوع بزه قرار می دهد و یا مثلاً پدر یا معلمی طفل را تنبیه کرده و یا شخصی تصور اشتباهی درباره کسی کرده و نسبت به او مرتکب بزه شده و سپس توجه باشتباه خود نموده نادم گشته و امثالهم؛ در صورت جمع بودن شرایط دیگر جهت تعلیق پیش بینی شده در قانون لازم است اجرای مجازات چنین افرادی تعلیق شود.

با در نظر گرفتن این موردست که دادسرا از جهت روشن کردن قضایا و انگیزه‌ها و مشخص نمودن کلیه اوضاع و احوال قضیه و شخصیت و احوال متهم وظیفه سنگینی بعهدہ دارد و در پرونده‌ای که با صدور کیفرخواست بدادگاه احاله می گردد، لازم است حتماً این جهات منعکس شود تا دادگاه دچار اشکال

نگردد. ممکن است گفته شود که این جهات را بایستی دادگاه تکمیل نماید. ولی صحیح نیست، زیرا در صورت اقدام از طرف دادگاه احتمال آن می رود که دادگاه قصد تعلیق اجرای مجازات دارد، در حالی که هیچ عملی نبایستی از دادگاه قبل از صدور رأی نهایی سر بزند که حاکی از نیت دادگاه و اظهار نظر باشد. اقدام دادگاه موجب این تصور می شود که دادگاه متهم را مجرم شناخته و دلایل اتهام را کافی دانسته و قصد بر محکومیت او و همچنین تعلیق اجرای مجازات دارد. با جهات یاد شده بهیچوجه نبایستی تصور کرد که پرونده از این جهت تکمیل گردد، بلکه وظیفه خاص دادسراست که با صدور کیفرخواست موارد ابهام در این خصوص را رفع نماید.

جنگه های معین

در قانون مصوب ۳۰۴ با توجه بقانون اصلاحی مصوب ۳۰۷ جنگه های معینی مورد تعلیق واقع می شد و در قانون مصوب ۴۶ نیز در صورتی که حبسهای تأدیبی تا یک سال باشد، قابل تعلیق است و حبسهای تأدیبی بیش از یک سال قابل تعلیق نیست و بموجب ماده ۶ و فقرات ۲ و ۳ و ۴ ماده مذکور جرایمی بفرض جنگه بودن قابل تعلیق نیست. قانونگذار خواسته افراد را از ارتکاب جرایمی که از نظر اجتماعی اهمیت خاص دارد، بر حذر دارد و حالی کند که در صورت ارتکاب آن بزه اجرای مجازات معلق نمی شود و این بیم و هراس و ترس از عواقب کیفر مانع از ارتکاب بزه گردد.

مدت تعلیق

در هر دو قانون مدت تعلیق معین گردید، با این تفاوت که در قانون سابق فقط بمدت ۵ سال قید شده بود، ولی در قانون جدید از ۲ تا ۵ سال تعیین گردید. دادگاه برخلاف گذشته در همه موارد لازم نیست برای مدت پنج سال اجرای مجازات را معلق نماید، بلکه طبق قانون جدید می تواند با در نظر گرفتن اوضاع و احوال قضیه و وضع اجتماعی محکوم بین دو تا ۵ سال را انتخاب نماید.

صدور قرار تعلیق اجرای مجازات ضمن حکم محکومیت

این موضوع در ماده ۳ قانون تعلیق اجرای مجازات مصوب ۴۶ صراحةً پیش‌بینی شده و در قانون قدیم مصوب ۳۰۴ صراحتی نداشت، ولی در قانون اصلاحی مصوب ۱۳۰۷ قید گردید به این عبارت: « در این صورت نیز محکمه باید در حکم خود دلایل تعلیق را بنحو موجه قید کند ». در گذشته کلیه محاکم ضمن صدور حکم به محکومیت قرار تعلیق را نیز صادر می‌کرده‌اند.

سرایت تعلیق به مجازاتهای تبعی و تکمیلی

تعلیق اجرای مجازات شامل مجازاتهای تبعی و تکمیلی نیز می‌شود. ماده ۴۹ قانون کیفر و ماده ۷ قانون مصوب ۴۶ در این مورد بصراحت پیش‌بینی کرده‌اند. اگر محکومیتی مستلزم مجازاتهای تبعی یا تکمیلی باشد، تعلیق اجرای مجازات موجب تعلیق آثار آن نیز خواهد بود.

حفظ حقوق مدعی خصوصی

قسمت اخیر ماده ۴۹ قانون سابق و ماده ۸ قانون تعلیق مصوب ۴۶ حاکی است که اگر اجرای مجازاتی بحکم دادگاه معلق می‌ماند، دادگاه ملزم است نسبت به دادخواست مدعی خصوصی توجه کرده حکم مقتضی صادر نماید و این قسمت از حکم قابل تعلیق نبوده اجرا می‌شود. گرچه این قسمت از حکم از متفرعات حکم اصلی است، ولی چون تعلیق آن موجب اضرار غیر می‌شود، قانون آنرا استثنا کرده است.

حال اگر شخصی بحبس و همچنین پرداخت خسارات مدعی خصوصی محکوم شود و حبس او معلق بماند و محکوم علیه قادر به پرداخت حق مدعی خصوصی نباشد، با توجه به ماده ۱ قانون الحاقی آیین دادرسی کیفری مصوب ۳۷ در ازای هر ۵۰ ریال یک روز توقیف خواهد شد و میزان توقیف ممکن است تا پنج سال هم طول بکشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که کسی که اجرای مجازات حبس او تعلیق شده، بادر نظر گرفتن فلسفه تعلیق و جهاتی که دادگاه در نظر گرفته و رفتن بزندان را برای محکوم علیه صلاح ندانسته، چگونه بایستی

برای حق مدعی خصوصی به زندان برود و مدعی خصوصی بتواند او را تا پنج سال در زندان نگهدارد؟ در ذیل ماده ۴۹ قانون کیفر که فعلاً ملغی است، در این خصوص به دومورد مخارج محکمه و ضرر و خسارت وارده توجه و اشاره شده که همان خسارات وارده به مدعی خصوصی است و در قانون جدید رفع ابهام کرده است.

رفع بازداشت از محکوم علیه

قسمت اخیر ماده ۳ قانون اجرای تعلیق مجازات مصوب ۴۶ صراحةً دستور آزادی محکوم علیه را در صورت بازداشت پس از صدور تعلیق اجرای مجازات داده، ولی در قانون سابق قیدی نشده بود. اما عدم قید این مطلب با صدور حکم بتعلیق اجرای مجازات موجب ادامه توقیف نبوده و عملاً محاکم با صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات اقدام بر رفع بازداشت در صورت بازداشت محکوم علیه می نمودند و حق هم همین بود و بدیهی است در صورت صدور قرار تعلیق اگر محکوم علیه آزاد نمی شد، ممکن بود تا قطعیت حکم در بازداشت باشد و مدتها زندانی شدن او طول بکشد و این توقیف بخلاف مصلحت و فلسفه قانون تعلیق بود.

عدم ارتکاب بزه مجدد در زمان تعلیق

صدر ماده ۴۸ قانون سابق و ماده ۹ قانون جدید در این مورد پیش بینی کرده اند که اگر محکوم علیه در مدت تعلیق اجرای مجازات مرتکب جنحه یا جنایت جدیدی که دارای آثار کیفری است، نشود، محکومیت اولیه ملغی و کان لم یکن خواهد بود. يك تفاوت مشاهده می شود که در قانون جدید قید شده محکوم علیه مرتکب جنایت یا جنحه جدیدی که دارای آثار کیفری است، نشود، محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب و از سجل کیفری او محو می شود، ولی در قانون سابق قید بوده، اگر محکوم بارتکاب جنایت یا جنحه جدیدی که موجب حبس باشد، نشود، محکومیت اولیه او ملغی خواهد شد. اولاً میزان محکومیت بحسب معین نبود که تا چه میزان است و ثانیاً به محکومیت غرامت اشاره نشده بود؛

ولی با توجه بشق ۲ ماده ۲۴ قانون کیفر که فقط حبس بیش از دو ماه را سابقه کیفری مؤثر می‌دانسته، این نتیجه حاصل می‌شود که محکومیت های کمتر از دو ماه در جرایم عمومی و محکومیت های سیاسی و خلافی و غرامت مانع از صدور تعلیق نبوده است.

ارتکاب بزه جدید جنحه یا جنایت

ماده ۱۰ قانون مصوب ۴۶ و قسمت اخیر ماده ۴۸ قانون سابق در این خصوص پیش بینی کرده اند. قانون سابق می گوید، اگر در مدت پنج سال مذکور محکوم علیه مرتکب جنحه یا جنایت شود و باین جهت بحکم قطعی محکوم گردد، حکم اول نیز درباره او اجرا خواهد گردید. ولی قانون جدید می گوید، اگر کسی که اجرای حکم مجازات او معلق و قطعی شده، از تاریخ صدور حکم تعلیق در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده، مرتکب جنحه یا جنایت جدیدی شود، بمحض قطعی شدن حکم اخیر و مشروط باینکه محکومیت جنحه جدید محکومیت مؤثر باشد، تعلیق اجرای مجازات سابق ملغی خواهد شد و باید دادگاهی که حکم تعلیق را صادر کرده، الغای آنرا اعلام دارد تا حکم معلق نیز درباره محکوم علیه اجرا گردد.

قابل پژوهش و فرجام بودن حکم مورد تعلیق

در ماده ۱۱ قانون جدید این موضوع صراحتاً پیش بینی شده و در قانون سابق قیدی نداشته، ولی روی اصل کلی پژوهش و فرجام خواهی می شده است.

تفہیم موضوع تعلیق به محکوم علیه

ماده ۱۴ قانون جدید و ماده ۵۰ قانون سابق پیش بینی کرده اند که دادگاه بایستی مفاد حکم تعلیق و اثرات سرپیچی و عدم تبعیت محکوم علیه از دستور دادگاه و عواقب ارتکاب جرم جدید را بمحکوم علیه تفہیم نماید و تفہیم این موضوع و توجه دادن بمحکوم علیه بآثار و عواقب وخیم در ارتکاب جرم جدید محکوم علیه را و ادار خواهد کرد که بدقت متوجه وضع آتی خود باشد.

جهات افتراق دو قانون و ممیزات هر يك

تعليق بعض مجازاتهای جنایی

بموجب ماده ۱ و ۶ قانون جدید مجازاتهای جنایی از درجه حبس مجرد که با رعایت تخفیف تبدیل بحبس تأدیبی تا يك سال می شود، قابل تعليق است باستثنای جرایم مندرج در ماده ۶ قانون مذکور، در حالی که در قانون قدیم اصلاً مجازاتهای جنایی بفرض رعایت تخفیف و تبدیل بحبس تأدیبی قابل تعليق نبود. از این جهت با توجه به بعض جرایم جنایی غیر عمد ناشی از رانندگی و جرایم مواد افیونی و مخدره که زندانها را این نوع محکومین پر می کنند، این قانون بسیار مفیدست.

سعه تعليق

قانون قدیم تعليق را حصر بمواد معینی از قانون که مجازات جنحه داشت، نموده بود، در حالی که در قانون جدید در جرایم جنحه وسعت بیشتری داشته و فقط بموجب ماده ۶ چند مورد خاص از دایره تعليق خارج شده است.

محدودیت در میزان حبس

بموجب قانون قدیم اگر یکی از موارد جرم جنحه تا سه سال حبس داشت و کسی به سه سال حبس تأدیبی محکوم شده بود و مورد از موارد تعليق بود، دادگاه می توانست با در نظر گرفتن جهات پیش بینی شده در قانون اجرای سه سال حبس تأدیبی را معلق نماید؛ ولی بموجب قانون جدید در صورتی که برای کسی حبس تأدیبی بیش از يك سال تعیین شود و با دارا بودن سایر جهات تعليق، مع الوصف حکم بتعليق اجرای مجازات داده نمی شود، از این جهت قانون سابق باین قانون رجحان داشت و اگر محدودیت در میزان حبس تأدیبی قایل نمی شدند و تا سه سال حداکثر حبس تأدیبی قابل تعليق بود، بهتر بود.

تعليق غرامت

قانون قدیم چون صراحتی در تعلیق مجازات غرامت یا جزای نقدی نداشت، تعلیق آن میسر نبود. ولی در قانون جدید این ابهام رفع شده و صراحةً تعلیق غرامت یا جزای نقدی پیش بینی شده است، بشرط آنکه بر دادگاه مجرزشود که محکوم علیه قادر بپرداخت تمام یا قسمتی از غرامت نیست و دادسرا در خصوص ملائت افراد نیز قبل از تنظیم کیفرخواست بایستی پرونده را تکمیل کند. از ماده ۱ قانون جدید چنین مستفادست که در کلیه محکومیت‌های به غرامت یا به هر دو مجازات (حبس و غرامت) می‌توان حکم بتعلیق اجرای مجازات داد. ولی در ماده ۲ همین قانون بلافاصله تصریحاً قیدست که در محکومیت‌های بحبس و غرامت دادگاه می‌تواند در صورت اقتضا و بارعایت مقررات فقط مجازات حبس را در باره محکوم علیه تعلیق نماید. پس در این صورت اگر مجازات حبس توأم با غرامت باشد، فقط در صورتی که حبس تأدیبی کمتر از یک سال باشد، قابل تعلیق است و جزای نقدی یا غرامت را نمی‌توان تعلیق نمود و در مواردی که محکوم علیه فقط بمجازات غرامت یا جزای نقدی محکوم می‌شود، میزان غرامت یا جزای نقدی قابل تعلیق است.

تعهد محکوم علیه

بموجب قانون جدید محکوم علیه بایستی تعهد نماید، زندگی شرافتمندانه‌ای در پیش گرفته از دستورهای دادگاه کاملاً تبعیت کند، ولی در قانون قدیم چنین شرطی وجود نداشت. اصولاً صدور حکم بتعلیق قبل از احراز این شرط میسر نیست، یعنی دادگاه بایستی قبل از صدور حکم بتعلیق احراز چند شرط از جمله این شرط را که محکوم علیه تعهد نماید، بکند و سپس حکم بتعلیق صادر نماید. اشکالی که در این موضوع است، این که دادگاه قبل از صدور حکم و اظهار نظر نهایی نمی‌تواند چنین تعهدی از محکوم علیه اخذ کند جز در مواردی که متهم قبل از صدور حکم در باره خود ضمن جریان محاکمه چنین تعهدی بنماید، بدون آنکه در آنوقت دادگاه از او خواسته باشد و اگر چنین تعهدی نکرده

قبل از اتخاذ تصمیم نهایی در محکومیت دادگاه نمی‌تواند از او تعهد بگیرد و اگر اقدام باخذ تعهد نماید، بخلاف اصول و مشی قضایی بوده و نظر دادگاه اعلام شده تلقی و متهم از سر نوشت خود مطلع می‌شود و این تخلف بین قضایی است و از مصلحت نیز بدورست که برای احتیاط دادگاه اقدام باخذ تعهد قبل از اتخاذ تصمیم نهایی نماید، زیرا اگر حکم به برائت بدهد که احتیاجی نبوده و اگر تعلیق نماید که باخذ تعهد روشن بوده که دادگاه چنین تصمیمی دارد و اگر تعلیق نکرده و محکوم نماید، پس چرا تعهد گرفته است؟!

در اینجا نیز این بحث پیش می‌آید که دادسراها موظفند ضمن صدور کیفرخواست چنین تعهدی از متهم بگیرند. ولی اینهم درست نیست، زیرا هیچ متهمی خود را بفرض آنکه علیه او کیفرخواست هم صادر شده باشد، مقصر و مجرم نمی‌داند و حاضر به دادن تعهد نمی‌شود و دادسرا هم نبایستی چنین تعهدی اخذ نماید.

پس حال در صورتی که تعهدی اخذ نشده و اخذ تعهد از شرایط احراز تعلیق است و پس از اعلام ختم دادرسی رابطه دادگاه با متهم قطع می‌شود و تماس با او و مذاکره نیز خلاف قانون خواهد بود، دادگاه چگونه شرایط تعلیق را جمع کرده و حکم بتعلیق اجرای مجازات خواهد داد؟ راه حل این است که **دادگاه این شرط را معلق گذاشته و با توجه بسایر جهات تعلیق و شرطی که جمع است، حکم تعلیق را صادر کند.** و قبل از آنکه محکوم علیه شرط اخیر را تعهد نماید، در متن حکم قید می‌کند: اگر محکوم علیه تعهد نماید، زندگی شرافتمندانه در پیش گرفته دستور دادگاه را رعایت نماید... سپس حکم بمحکوم علیه تفهیم و ابلاغ می‌شود با شرط این تعهد که ذیل حکم حین رؤیت تعهد مذکور را بنماید که اگر تعهد نمود، حکم تعلیق شده و اگر تعهد را نپذیرفت، نتیجه تصمیم دادگاه در تعلیق اجرای مجازات کان لم یکن خواهد بود.

دستور به محکوم

بموجب قانون جدید دادگاه دستورهایی بشرح ماده ۵ تعیین می‌کند که

محکوم علیه بایستی در مدت تعلیق آنرا رعایت و اجرا نماید و دارای ضمانت اجرایی نیز می باشد که در قانون قدیم چنین شرایطی پیش بینی نشده بود .

لغو حکم تعلیق

هر گاه بعد از صدور حکم بتعلیق اجرای مجازات و گذشتن مدتی معلوم شود که محکوم علیه دارای سابقه محکومیت مؤثر کیفری است و دادگاه بآن توجه نکرده است ، دادستان با استناد سابقه ، تقاضای لغو آنرا می نماید و دادگاه نیز حکم سابق را لغومی کند که در اینخصوص در قانون قدیم پیش بینی نشده بود . و همچنین اگر در مدت تعلیق محکوم علیه بدون عذر موجه از دستورات دادگاه تبعیت نکند ، بطوریکه گفته شد ، بموجب ماده ۱۳ همین قانون ضمانت اجرایی تعیین شده است .

عدم مرور زمان در مدت تعلیق

در قانون جدید تصریحاً قید شده مرور زمان احکام کیفری در مدت تعلیق جاری نمی شود ، ولی در قانون قدیم قیدی نداشت .

زوال آثار محکومیت

در قانون جدید پیش بینی شده علاوه بر آنکه محکوم علیه سابقه کیفری مؤثر نداشته باشد و در صورتی که سابقه محکومیت کیفری داشته و بجهتی از جهات قانونی محکومیت و آثار آن زایل گردیده باشد ، می توان حکم بتعلیق داد . ولی قانون قدیم چنین تصریح نداشت و موجب اشکال فراوان بود ، بخصوص در مواردی که محکومیت کسی مورد عفو واقع می شد و یا مشمول مرور زمان می گشت و یا اعاده حیثیت می شد .

موضوع تعدد جرم

کسی که با اتهام چند جرم تحت تعقیب واقع شده و محکومیت او با رعایت ماده ۲ ملحقه به آیین دادرسی کیفری تعدد باشد ، این حکم قابل تعلیق نیست و ماده ۱۶ قانون جدید این موضوع را پیش بینی کرده . ولی در قانون قدیم اشاره ای بدان نشده بود .

نتیجه

قانون جدید تعلیق مصوب ۴۶ در زمره مقررات مفید و لازم و محاسن آن نسبت به مصوبات پیشین محرزست. بامدافه و تعمق از جنبه قانون نویسی شاید بتوان نکاتی چندرا متعرض گشته مقتضی اصلاح دید:

۱- در ماده ۱ قانون مذکور قیدست، در کلیه محکومیت های بحبس تأدیبی یا غرامت یا بهر دو مجازات که ناشی از ارتکاب جنحه یا جنایتی باشد... از اینکه در این ماده اشاره بکلیه محکومیت های بحبس تأدیبی و یا غرامت و یا بهر دو مجازات شده، حصر و محدودیت آن بلافاصله در ماده ۲ همین قانون با قید اینکه در محکومیت های بحبس و غرامت دادگاه می تواند فقط مجازات حبس را در باره محکوم علیه تعلیق نماید، صحیح نیست و اگر بامری کلی توجه شده و دستور صریح درباره آن در ماده پیش بینی شده و بلافاصله بخلاف آن دستوری دادن بدون آنکه موجب پیش آمده باشد، نقض غرض است. ماده ۱ قانون مذکور « کلیه محکومیت های بحبس تأدیبی یا غرامت (جزای نقدی) و یا بهر دو مجازات که ناشی از ارتکاب جنحه یا جنایتی باشد، با احراز شرایطی قابل تعلیق شناخته و مؤیداً در قسمت اخیر ماده با عبارت « با احراز شرایط ذیل اجرای حکم مجازات را برای مدت دو تا پنج سال معلق می نماید»، حکم مجازات صادر را اعم از آنکه محکومیت فقط بحبس بوده یا محکومیت فقط بغرامت بوده یا محکومیت توأم از حبس و غرامت بوده، بالفظ حکم مجازات شامل همه مجازات های مندرج در حکم اعم از حبس و غرامت قابل تعلیق دانسته است. ابهامی در این ماده نبود و تکلیف عامل و قاضی محکمه جزا از این عبارات روشن بوده است. بادر نظر گرفتن فلسفه تعلیق که قانونگذار می گوید، شخصی که دارای چنین شرایطی باشد و باین میزان محکوم شده، اجرای مجازات او معلق شود، ولی بلافاصله

همان قانونگذار پیشیمان و نادان شده در ماده بعدی بلافاصله بگوید خیر، در محکومیت‌های بحبس و غرامت فقط حبس را تعلیق کنید، اگر فلسفه و قصد این است که محکوم علیه زندانی نشود که این شخص در محکومیت حبس و غرامت قادر بپرداخت غرامت نیست، بایستی بحکم قانون برای هر ۵۰ ریال يك روز زندانی شود و تا پنج سال هم ممکن است، زندانی شود. آنوقت نظرغایی قانونگذار از توقیف این شخص برای غرامت تأمین نشده است.

پس چه وقت حکم بتعلیق در مورد غرامت صادر می‌شود؟ از تلفیق مواد ۱ و ۲ و شق د ماده ۱ این نتیجه حاصل می‌شود که اگر کسی فقط بمجازات غرامت محکوم شده و عدم ملائت او بدادگاه محرز شود، با دارا بودن سایر جهات و شرایط تعلیق می‌توان مجازات غرامت یا جزای نقدی را تعلیق نمود. استنباط و نظر دیگر از ماده ۲ اینست که با اختیاری که دادگاه بموجب ماده ۱ در تعلیق مجازات‌های حبس و غرامت که توأم صادر شده، دارد، ضمناً این اختیار را نیز دارد که در موردی که محکومیت حبس توأم با غرامت باشد، دادگاه می‌تواند فقط حبس را تعلیق نماید و غرامت را تعلیق نکند و یا اینکه می‌تواند بموجب ماده ۱ هر دو مجازات حبس و غرامت را تعلیق کند. چه بهتر بود که ماده ۱ و ۲ طوری تنظیم می‌شد که این ابهام را نداشت.

۲- ایراد دیگر این است که ماده ۱ قانون مذکور منجزاً و «قطعاً»، روشن و بین می‌گوید، «کلیه محکومیت‌های بحبس تأدیبی و یا غرامت (جزای نقدی) و یا بپرد و مجازات که ناشی از ارتکاب جنحه یا جنایینی باشد...، دادگاه می‌تواند با احراز شرایط ذیل اجرای مجازات را معلق نماید». از جهت میزان مجازات و نوع جرم ماده مذکور کاملاً گویاست، زیرا ماده مذکور کلیه جرایم جنحه، یعنی محکومیت‌های بحبس تأدیبی که ناشی از جرایم جنحه است و همچنین جرایمی که جنایینی است، ولی

مجازات آن حبس مجردست و با رعایت تخفیف بحبس تأدیبی تبدیل می‌شود، قابل تعلیق دانسته است و از نظر میزان مجازات نیز موضوع روشن است، زیرا حبس تأدیبی بموجب قانون از ۱۱ روز الی سه سال است و حبس مجرد هم در صورت رعایت تخفیف بحبس تأدیبی تبدیل می‌شود. اگر قانونگذار از نظر محدودیت در میزان مجازات و یا نوع جرم نظری داشت، لازم بود ماده را طوری تنظیم نماید که جهات استثنا از جهت نوع جرم و میزان مجازات در آن قید و درج شود. اما بلافاصله گنجاندن ماده‌ای بشماره ۶ و قید استثنا از جهت میزان حبس و نوع جرم باز هم حاکی از ندامت قانونگذارست و بعد از ذکر يك دستور کلی بی‌جهت در همان لحظه قسمتی از آنرا نقض کرده و این نیز نوعی نقض غرض است که ابتدا نیت در تدوین امری کلی بوده و بدون آنکه زمانی از آن گذشته باشد و معایب و مقاصدی بروز کند، در همان لحظه بدون ذکر علت قسمتی از آن نقض و از نظر کلی عدول شود، در حالی که حق بود، اگر منظور استثنا بوده جهات استثنا در ماده اصلی گنجانده شود و ماده ۶ در ماده ۱ ادغام می‌شد و بصورت يك ماده درمی‌آمد که از لحاظ قانون نویسی مسلماً صحیح بود.

۳- همچنین با وجود شق ۱ ماده ۶ مبنی بر اینکه احکام حبس بیش از يك سال قابل تعلیق نیست و با تلفیق دو ماده ۱ و ۶ ذکر عبارت «... که مجازات آن قانوناً از حبس مجرد شدیدتر نباشد...» زاید بنظر می‌رسد، زیرا بموجب ماده ۱ و ۶ محکومیت‌های بحبس تأدیبی که زاید بر يك سال حبس تأدیبی نباشد، قابل تعلیق است و بیش از يك سال حبس تأدیبی قابل تعلیق نیست؛ و دیگر اینکه از مجازات‌های جنایی مندرج در قانون تنها حبس مجردست که در صورت رعایت تخفیف تا به شش ماه حبس تأدیبی قابل تبدیل است بدستور ماده ۴ قانون کیفر عمومی و شدیدتر از حبس مجرد که حبس موقت

با اعمال شاقه است، در صورت تخفیف با دودرجه بحبس تأدیبی که از دو سال کمتر نباشد، تبدیل می‌شود و دو سال حبس تأدیبی نیز بموجب ماده ۶ قانون تعلیق و شق ۱ آن قابل تعلیق نیست. و شدیدتر از حبس موقت با اعمال شاقه حبس دایم با اعمال شاقه است که در صورت دودرجه تخفیف بحبس مجرد که حداقل از دو سال حبس مجرد کمتر نیست، تبدیل می‌شود و شدیدتر از حبس دایم نیز اعدام است که آنهم با تخفیف دودرجه بحبس موقت با اعمال شاقه که سه سال کمتر نیست، تبدیل می‌شود. مجازاتهای دیگر جنایی تبعید و محرومیت از حقوق اجتماعی است که مشمول ماده ۱ قانون تعلیق نیست.

۴- نکته دیگر آنکه بموجب شق ۳ ماده ۶ مجازات کسانی که بوارد کردن و یا ساختن مواد مخدره اقدام و یا کسانی که برای مرتکبین اعمال مذکور تسهیل و سایل نمایند، مشمول قانون تعلیق نمی‌شوند. نظر باینکه بموجب ماده ۴ قانون منع کشت خشخاش و استعمال مواد افیونی مصوب ۳۸ مجازات وارد کننده و سازنده هر یک از مواد مخدره حبس موقت با اعمال شاقه از ۵ الی ۱۵ سال است که اگر با رعایت تخفیف دودرجه تخفیف داده شود، مجازات از دو سال حبس تأدیبی کمتر نیست، در این صورت ملاحظه می‌شود که با وجود ماده ۱ و شق ۱ ماده ۶ و تلفیق این دو که بیش از یک سال حبس تأدیبی قابل تعلیق نیست، ذکر این استثنا نیز زاید و توضیح واضحات است.

۵- و باز هم تعهد مندرج در بند ج ماده ۱ که می‌گوید، محکوم علیه تعهد نماید زندگی شرافتمندانه‌ای در پیش گرفته و از دستورهای دادگاه کاملاً تبعیت کند، بی‌اشکال نیست، زیرا صدور تعلیق اجرای مجازات از طرف دادگاه موکول با حراز شرایط مندرج در بندهای الف و ب و ج و د است، یعنی قبل از احراز هر یک از شرایط مندرج در ماده ۱ اقدام بصدور قرار تعلیق میسر نیست. مثلاً وقتی تعهد زندگی

شرافتمندانه مندرج در بند ج اخذ نشود، نمی توان نظر بتعلیق داد. در این خصوص بحت مفصل بعمل آمده و دادگاه بجهت ابهام و وجود اشکال در قانون راه حلی انتخاب می کند، در حالی که حق بود این ابهام و اشکال وجود نمی داشت.

اما اشکال دیگری که در این خصوص واردست این که همیشه تمام پرونده ها را متهمین قواد یا کلاهبردار و سارق و امثال آنها تشکیل نمی دهند که حاضر شوند در دادگاه تعهد زندگی شرافتمندانه را در آتیه بنمایند و این نوع اتهامات عرفاً قبیح و زشت و حقیقه از نظر عامه غیر شرافتمندانه است. اما همانطور که همه روز مشاهده می شود، يك معلم یا مهندس یا قاضی یا تاجر خوشنام و مدیر عامل يك بنگاه و مؤسسه خیریه و از این قبیل افراد که خوشبختانه در اجتماع فعلی زیادند، ای بسا این افراد مرتکب قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی وسیله نقلیه می شوند و حال دادگاه با انجام محاکمه اجرای مجازات این افراد را از نظر حایز بودن شرایط مندرج در بند الفوب و دمی خواهد تعلیق نماید. نظر باینکه تا همه شرایط مندرج در ماده ۱ از جمله بند ج جمع نشود، تعلیق میسر نیست، در این صورت می بایست از این افراد خواست که تعهد نمایند زندگی شرافتمندانه ای را در پیش گیرند... مگر زندگی گذشته آنان غیر شرافتمندانه بوده که تعهد نمایند در آتیه شرافتمندانه زندگی کنند؟ یا با ارتکاب يك بزه مثلاً قتل غیر عمدی بلافاصله و در هر حال از مرتبه زندگی شرافتمندانه سقوط می کنند که بایستی قبول کنند و تعهد نمایند در آتیه زندگی شرافتمندانه در پیش گیرند؟ این قابل تصور نیست که همه کسانی که بنحوی از انجام مرتکب بزه شوند و با فرض جمع بودن شرایط استحقاق تعلیق، مع الوصف از آن لحظه غیر شرافتمندانه بدانیم و از آنها تعهد زندگی شرافتمندانه را در

آتیه بخواهیم.

۶- از جهت بکاربردن کلمات مصطلح در جای خود نیز توجه نشده است، زیرا قانون تعلیق اجرای مجازات درباره افرادی اجرا می شود که محکومیت حاصل می کنند. این افراد را در عرف و زبان قضا محکوم علیه می نامند، چه بار محکومیت را بدوش می کشند. بعد از اعلام رأی بر محکومیت کسی اطلاق مجرم بر او مجاز نبوده و مصطلح نیست، چرا که مجرمیت وی قطعی نیست. از اینرو ذکر کلمه مجرم در مواد ۳ و ۴ و ۱۳ و ۱۷ بجا نبوده و حق بود بهمان لفظ محکوم علیه ادا می شد که بیشتر در قالب خود جا می گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال بین المللی علوم انسانی